

شیراز در شاهنامه فردوسی

علی سامی

که در خواب دیده بود شتافت و آنجا را بهمان وضع که در عالم رؤیا دیده بود یافت ، سپس بیاد فرشتگان افتاد و عزم کرد که شهری در آن سرزمین که جای فعلی شیراز باشد بنا کند

جای شگفتی است که چرا تاریخ‌نویسان بعد از فردوسی بگفته‌های او درباره شیراز توجه نکرده و داستان ابن قتیبه دینوری را مدرك نوشته خود دانسته و نقل کرده‌اند . در این گفتار سعی میشود که اشعار شاهنامه را درباره شیراز ، با تطبیق آن به آثار باستانی موجود و کاوشهای باستانی شناسی و پژوهشهایی که شده ذکر نماید .

شیراز در دوران پیش از تاریخ

دراثر کندوکو بهائی که در یکی از تپه‌های جنوب شیراز ، در سالهای پیش شده بود ، مقداری شکسته‌های سفال مربوط به حدود هزاره سوم پیش از تاریخ دیده شد . مقدم بر این تاریخ خاورشناسان آمریکائی در چهل سال پیش در کنار دریاچه مهارلو ، شرق شیراز ، اشیاء دوره نوسنگی یافته‌اند ، این خاورشناسان سرآرتور کیت و مک‌کاون میباشند و پوپ این موضوع را در مقدمه کتاب نظری بهتر ایران متذکر شده است ، ولی البته کاوشهای اساسی بدین منظور هنوز در جلگه شیراز صورت نگرفته که بیش از این که گفته شد و برتر از آنچه درخت نبشته‌های تخت جمشید و در اشعار شاهنامه آمده ، اطلاعاتی بدست دهد .

شیراز در عهد هخامنشی

نخستین مدرکی که حکایت از وجود آن شهر در عهد

یکی از مدارك ارزنده و معتبر ما درباره قدمت و اهمیت شهرهای تاریخی و وجود آن از دوران کهن مندرجات شاهنامه است که بمناسبت رویدادهای تاریخی و یا بوجود آوردن مردان و سرداران بزرگ ، از آنها نامی برده شده است . یکی از آن شهرهای باستانی ، شیراز است ، که در چند جا از عهد کاوسی تا عهد کیقباد و قباد ساسانی بدان اشاره کرده است .

فردوسی تنها مورخ و سراینده عهد قدیم است که پس از اسلام از پیشینه شیراز سخن گفته است ، در حالیکه سایر تاریخ‌نویسان معروف اسلامی مانند یعقوبی در کتاب البلدان و ابن خردادبه در الممالک والمسالك و ابن حوقل در المسالك و الممالک و ابن البلیخی در فارس‌نامه و نویسنده کتاب مجمل‌التواریخ و القمص و ابوالعباس احمد بن ابی‌الخیر و حافظ ابرو همه احداث شیراز را به محمد بن یوسف ثقفی والی فارس برادر حجاج ابن یوسف ثقفی عامل خلیفه اموی در عراق نسبت داده‌اند .

نخستین تاریخ‌نویسی که این داستان را ذکر کرده ، و چه بسا که مورد نقل و اقتباس دیگر مورخان هم قرار گرفته (ابن قتیبه دینوری) متوفی ۲۷۶ هـ . ق در کتاب عیون‌الاجبار است .

او چنین حکایت کرده که محمد بن یوسف ثقفی والی فارس مقرش شهر باستانی استخر بوده است . شبی در خواب میبیند که گروهی از فرشتگان بر زمین فرود آمدند و به تسبیح و تجلیل پرداختند و خاک آن سرزمین را چون تربت پاکی بوسه دادند و بر دیده و سر نهادند و محمد را امر کردند که در آن سرزمین شهری بسازد . محمد چون دیده از خواب گشود از رؤیای خود در شگفت شد و بی‌درنگ بسوی سرزمینی

کیانیان مینمایند همان اشعار فردوسی میباشد که میگوید :

هزاریک آن نگر دیده اند .

سر هفته را کرد آهنگ ری

همه ره بآرامش و رود و می

دوهفته دراین تیر بخشید مرد

سوم هفته آهنگ شیراز کرد

هبونان فرستاد چندی زری

سوی پارس نزدیک کاوس کی

شیراز در زمان اشکانیان

در شاهنامه یکی هنگام به پادشاهی رسیدن بهرام که او را اردوان بزرگ میخوانده اند ، نام شیراز ضمن حوزه فرمانروایی او که از شیراز تا اصفهان بوده ، بمیان میآید و این پادشاه پاپک را فرماندار فارس که مرکز آن استخر بوده است مینماید .

آن اشعار اینست :

چو بنشست بهرام ز اشکانیان

ببخشید کنجی بارزانیان

ورا خواندند اردوان بزرگ

که از میش بگست چنگال گرگ

ورا بوده شیراز تا اصفهان

که داندهای خواندش مرز میان

باصطخر بد بابک از دست اوی

که گیتی خروشان بد از دست اوی

خوشبختانه این موضوع در خلال کاوشهای باستان‌شناسی در تخت‌جمشید تأیید شد و ضمن خشت‌نبشته‌های فراوانی که در دبیرخانه و خزانه این کاخ باشکوه کهنسال پیدا شده ، در دوخشت‌نبشته نام شیراز بصورت (شیرازی‌ایش) خوانده شده و معلوم داشت که در عهد درخشان هخامنشی این شهر دایر و در آنجا کارگران و صنعتگران مشغول کار واحداث بنائی بوده و دستمزد خود را از خزانه شاهنشاهی دریافت میداشته‌اند. این دو لوح از خشت‌نبشته‌هایی است که مربوط به پرداخت دستمزد کارگران آن دیار در ضبط دبیرخانه تخت‌جمشید باقی مانده است .

شهرباران هخامنشی علاوه بر پاسارگاد و تخت‌جمشید و شوش و هگمتانه چهار پایتخت رسمی و مهم آنها در شهرها و نقاط مسیرشان ، بین این چهار مرکز ، بناها و کاخهای کوچکی ساخته بودند که هنگام مسافرت از شوش به تخت‌جمشید ، یا از تخت‌جمشید به هگمتانه در آن توقف میکردند. آثار چند بنا از اینگونه دربرازجان ، سروان ممسنی‌جائی به نام جین‌جن ، و در فرمشکان کوار و در مشرق شیراز ، دیده شده است . در این نقاط زیر ستون یا سرستون یا قطعات نقوش و ابزار و اثاثیه سنگی مربوط بدوران هخامنشی یافت گردیده است .

در مشرق شهر فعلی شیراز ، در ویرانه‌ای بنام قصر ابونصر نقوش و ابزار و اشیائی مربوط بان زمان دیده‌شده و باستان‌شناسان موزه متروپولیتن که در بین سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ خورشیدی در آنجا کاوش مینمودند ، پاره‌ای از ظروف و اشیاء و مخصوصاً ظرفهای سنگی نظیر ظروف سنگی دیده شده در تخت‌جمشید ، بدست آوردند که همه مؤید و مبین این است که شیراز ، از قرن‌ها پیش از ظهور اسلام و مخصوصاً در عهد هخامنشی عنوان و موقعیتی داشته و درک دوران درخشان پادشاهان این دودمان شریف پارسی را مینموده و روزگاران به‌مقدم آنها و پذیرشان در آغوش خود مفتخر و مباهی بوده است و شاید اگر بزبان می‌آمد و روزی رازهای نهفته در سینه خود را آشکار مییافت ، معلوم میداشت که چه سرگذشتهای شیرین و یا تلخی از رویدادهای پرفرازونشیب ، هزاره‌ها و سده‌های گذشته ، در سینه خود نهان دارد که تاریخ‌ها و شاهنامه‌ها قادر به ضبط

در گزارش سال دوم باستان‌شناسان موزه متروپولیتن در قصر ابونصر هم حکایت میکند که ضمن کاوشهای آنها چند عدد سکه و مقداری اشیاء مربوط به دوره سلوکی و اشکانی یافته‌اند و آثار بناهایی هم از این عهد دیده شده‌است .

درباره شهر اصطخر و حکمرانی پاپک مذکوره در شاهنامه بایستی یادآور شود که پاپک و ساسان پدر و نیای اردشیر بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی بزرگ موبدان (موبدان موبد) استخر و سرپرست پرستشگاه بزرگ آناهیتا بوده‌اند . شاهان محلی پارس در این قسمت از زمان تا شاهنشاهی ساسانی علاوه بر فرمانداری پارس ، رئیس مذهب و نگاهدارنده آتش مقدس (آثریات) هم بوده‌اند . روی سکه‌های آنها آتشکده نقش گردیده که در برابر آن با حال نیاز ایستاده‌اند . همین توجه به مذهب مزدیسنا و حفظ آداب و سنن مذهبی و ملی پایه پیشرفت پارسیان نسبت به سایر استانهای ایران گردیده که باوجود کم‌التفاتی پارتها به آداب و رسوم دینی و در بجهوجه پیشروی آئین مسیحیت ، آنها نگاهدارنده آداب و سنن ملی و مذهبی شدند و پایه نهضت ملی و مذهبی عهد ساسانی را فراهم ساختند .

شیراز از نظر شاهنامه در عهد ساسانی و ذکر داستان

سوفرا سپهبد ایران ، باز از شیراز نام برده شده است . آن داستان براین مفاد است که چون پیروز فرزند یزدگرد شاهی رسید ، سپاهبانی فراهم کرد تا بجنگ خوشنواز فرزند خاقان ترک‌رود ، او چون شنید که پادشاه ایران برای نبرد آمده

با نیرنگ و فریب پیروز شاه و چندتن از سرداران ایرانی را
بچاهی که در میدان جنگ کنده بود، کشانید و آنها در آن
چاه افتادند و با این فریب کشته شدند. پیروز شاه هنگامی که
برای نبرد با خاقان میرفت، سوفرای سردار نامی ایرانی اهل
شیراز را مأمور حفظ تاج و تخت و نگاهداری فرزندش بلاش
نمود، سوفرای چون از نیرنگ و فریب خوشنواز و کشته شدن
پیروز آگاه شد نامه‌ای باو نوشت و به پیکارش خواند و برای
نبرد حرکت کرد.

اشعار شاهنامه در این باره چنین است:

بد آنکه که پیروز شد سوی جنگ
یکی پهلوان جست با رای و هنگ
که باشد نگهبان تخت و کلاه
بلاش جوان را شود نیکخواه
بدان کار شایسته شد سوفرای
یکی پایه ور بود و پاکیزه رای
جهان دیده از شهر شیراز بود
سپهبد دل و گردن افراز بود

سوفرای خوشنواز را شکست داد و شاهزادگان اسیر
و غنائم و جسد پادشاه کشته شده را بازستانید. خوشنواز ناچار
به صلح گردید.

در زمان پادشاهی قباد پس از اینکه او سوفرای را
همه کاره کشور مینماید بر اقتدار او رشک میبرد و او را از کار
برکنار و میکشد، باز هم نام شیراز زادگاه سوفرا بمیان میآید
آنجا که میگوید:

چنان بود تا بیست و سه ساله گشت

بجام اندرون باره چون لاله گشت
بیامد بر تاجور سوفرای
بدستور او باز گشتن بجای
سپهبد خود و لشگرش ساز کرد
برد کوس و آهنگ شیراز کرد
همی رفت شادان سوی شهر خویش
ز هر کام برداشته بهر خویش
همه پارس او را شده چون رهی
همه بود جز تاج شاهنشاهی
بدان بد که من شاه بنشاندم
شاهی برو آفرین خواندم
گر از من کسی زشت گوید بدوی
ورا مرد گوید براند ز روی
همه باز جستی ز هر کشوری
ز هر نامداری و هر مهتری

چو آگاهی آمد به فرخ قباد
ز شیراز وز کار بیداد داد
همی گفت هر کس که جز تاج شاه
ندارد از ایرا ز گنج و سپاه
نه فرمائش باشد بچیزی نه رای
جهانی شده بنده سوفرای

شاپور پس از ورود بفارس و شیراز، نامه قباد را به سوفرای
میدهد و باو میگوید که او دربند و حبس پادشاه میباشد:

بیاوردش از پارس سوی قباد
قباد از گذشته نکرد ایج یاد
بفرمود کورا بزندان برند
به نزدیک ناهوشمندان برند
بشیراز فرمود تا هر چه بود
ز مردان و از گنج و کشت و درود
بیارند یکسر سوی نیسفون
سپارد بگنجور او رهنمون

* * *

بفرمود پس تاش بیجان کنند
برو بر دل و دوده پیجان کنند
چو آگاه گشتند ایرانیان
که آن پیلتن را سرآمد زمان
خروشی برآمد ز ایران بدر
زن و مرد و کودک همه نوحه کرد

آنچه آثار باقی مانده حکایت مینماید:

آثاری که از دوره ساسانی در شرق جلگه شیراز مانند
نقشهای برجسته برم دلك و ویرانه بناها و برجها و قلعه‌ها در
قصر ابونصر باقی مانده، دایر بودن این شهر را در شاهنشاهی
ساسانی نمودار میسازد، هیئت علمی کاوشهای قصر ابونصر
در سال ۱۳۱۲ خورشیدی علاوه بر ویرانه بناها و حصار،
مقداری اشیاء و ظروف و سکه و مهره مربوط بدوران ساسانی
یافتند، روی یکی از مهره‌ها نام اردشیر خوره و نام شهری
شبه شیراز خوانده شده است سنگواره‌های برم دلك در سه
مجلس تهیه شده و مربوط باجراه مراسمی از طرف شاهان
ساسانی میباشد. مجلس نخستین (دست راست) ۶۰/۲۱×۲ متر
درازا و پهنا دارد و یکی از شاهنشاهان ساسانی را که شاید
شاپور اول باشد، مینمایاند در حالیکه دستش را بطرف چپ
دراز کرده و تاجی را که رو بآن طرف آویزان است همانند
تاجی که شاپور در نقش رجب از روحانی بزرگ یا نماینده

اهورمزدا میگیرد در دست گرفته . موهای انبوهی در پشت سرش نمایان و شمشیری حمایل دارد .

در فاصله يك مترونیمی این مجلس ، نقش دیگری است که ۱/۴۰ متر در ۲/۷۰ متر وسعت دارد و محتمل است که نقش بهرام باشد . سه متر آنسوتر سنگ نگاره دیگری بوسعت ۲/۵×۷۵ متر وجود دارد . در این نقش برجسته زنی حجاری شده که شیئی شبیه بگل از شخص دیگر میگیرد .

سمت مغرب شیراز در يك کیلومترونیمی گویم در تنگ قوام آباد باز نقشی از بهرام دوم در کوه کنده شده که ۲/۹۰ متر در ۱/۷۰ متر اندازه دارد .

اشیاء و ویرانه های حصار و سنگ کاریها و دژ و برجهای پیدا شده در قصر ابونصر بنام تخت سلیمان و سنگ نگاره های برم دلك و گویم موقعیت شیراز را در دوران پیش از اسلام تا حدی روشن میسازد . این شهر در زمان اسلام و خصوصاً از عهد پادشاهان آل صفار و بویه رو به گسترش و اهمیت رفت و بتدریج جایگزین شهر تاریخی بزرگ استخر که مرکز استان فارس بود و در اثر نبرد با عمال خلفا روی بویرانی میرفت ، گردید .

نام چند شهر دیگر فارس هم در اشعار فردوسی آمده که از آنجمله نام شهر جهرم میباشد که چند بیت مربوط بآن شهر نقل میگردد :

یاری نمودن بتاك با اردشیر و جنگ کردن با بهمن و فیروزی یافتن :

یکی نامور بود نامش بتاك
ایا آلت و لشگر و رای پاك

که بر شهر جهرم بد او پادشاه
جهان دیده با داد و فرمانروا

بیامد ز جهرم سوی اردشیر
ابا لشگر و کوس و باداد و گیر

تاراج کردن مهرگ جهرمی خانه اردشیر را :

ز مهرگ یکی دختری ماند و بس
که او را به دیده ندیدست کس

بجهرم فرستاد چندی سوار
یکی مرد جوینده کینه دار

آمدن بهرام با سپاه سندنز بجهرم و رفتن ایرانیان نزد او :

بجهرم یکی مرد بدکی تژاد
کجا نام او مردك نوشزاد
چو آگه شد از رفتن اردشیر
وز آن ماندنش بر لب آبگیر
ز تنگی که بود اندر آن رزمگاه
ز بهر خورشها بر او بسته راه
ز جهرم بیامد بایوان شاه
ز هر سو بیاورد بی مر سپاه

نامه فرستادن اردشیر به کید هندی و پاسخ آن :

چو منذر به نزدیک جهرم رسید
بر آن دشت بی آب لشگر کشید

سرا پرده زد راد بهرام شاه
بگرد اندر آمد ز هر سو سپاه

بمنذر چنین گفت کای رای زن
بجهرم کشیدی ز شهر یمن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

